

امپراتور یا شاهنشاه

* واژه ی امپراتور واژه ایست که از زبان های اروپایی به زبان پارسی راه یافته است.
* امپراتور برنامی (لقبی) است که در آغاز به سرداران برجسته ی رومی داده می شد. پس از چندی به فرمانروایان روم امپراتور می گفتند و سرزمین زیر فرمانشان را نیز امپراتوری می خواندند.

* امپراتوری حکومتی است که فرهنگ و نژاد خود را به کشورهای که به زور بر آنان چیره شده است، می پذیراند. به سخنی دیگر امپراتوری یک ستاد فرماندهی بود که بر سرزمین های پهناوری با اقوام و فرهنگ های گوناگون دست یافته بود ساختار سیاسی یک امپراتوری بر این پایه بنیاد یافته که فرمانروایی خود را با زور نگه دارد و پیوسته در اندیشه ی کشورگشایی بود. مانند امپراتوری یونان، امپراتوری روم، امپراتوری مغول، امپراتوری عثمانی، امپراتوری بریتانیای کبیر و ... و ... باشد.

امپراتوری به حکومت هایی گفته می شود که دارای ویژگیهایی باشند. برای نمونه:

+ شهرهایی چند با تنشماران (جمعیت) بسیار زیر فرمانروایی آنها باشند،

+ از توانایی سیاسی بایسته برخوردار باشند،

+ بر چند ملت یا چند قوم یا چند سرزمین بزرگ با نژادها یا فرهنگ های گوناگون فرمان برانند.

* امپراتوری پیروزی و چیرگی یک خاندان یا دودمان توانمند بود بر دیگر اقوام، که می کوشیدند به هر بهایی که شده، هرچه بیشتر فرمانروایشان پایدار بماند.

* امپراتور فرمانروایی بود نیرومندی که بر چندین کشور فرمان می راند.

* روش فرمانروایی در امپراتوری بر پایه ی خوارداشت و پست شمردن اقوام شکست خورده بنیاد نهاده شده بود.

دیرپایی و پایدگی (دوام) امپراتوری بیشتر با کار بستن زور استوار می ماند، تا از راه برآوردن خواسته های اقوام گوناگون و خشنودی آنها.

* در امپراتوری ها دارایی های مردم شکست خورده، بی چون و چرا، از آن مردم کشور پیروز بود. زنان پادشاهان یا بزرگان کشور از آن امپراتور و دیگر زنان آنان کنیز، دختران آنان همخواه، پسران آنان برده و خودشان دربند (اسیر) پیروزیان بودند.

* سرفرازی سران امپراتوری هایی مانند امپراتوری آشور، امپراتوری مغولان یا عثمانیان این می بود که در نوشته هایی که از خود به جای نهاده اند یاد آور شده اند که آن اندازه کشتار کرده اند که توانسته اند از کله ها گلدسته (مناره) ها بسازند!

* از دید ساخت سیاسی همه ی توانایی ها در دست تنی (شخصی) بود که امپراتور نامیده می شد. توانمندی های بومی (محلی) همه در چهارچوب گزینش امپراتور بود و از او مایه می گرفت.

* بیشتر امپراتوری ها زمانی پدید می آمدند که یک کشور یا یک قوم به انگیزه ی گسترش گستره ی کشورش یا افزایش توانمندی سیاسی، مانبندی (اقتصادی) یا نظامی بر سرزمین های دیگر چیره شده و بر مردم آن فرمان می راند.

شاهنشاه

* واژه ی شاهنشاه برنام (لقبی) است که در ایرانزمین یا ایرانویچ به پادشاهی داده می شد که بر چندین و چند کشور گوناگون دست یافته و پادشاه کشورهایی چند بوده است.

* نمونه ی بسیار روشن آن شاهنشاهی هخامنشیان بویژه شاهنشاهی

کوروش بزرگ است.

* کوروش بزرگ هر بار پس از پیروزی در جنگها شاه کشور شکست خورده را فرامی خواند و به او چنین می گفت:

« من می دانم که شکست در برابر دشمن بسیار تلخ است. اکنون که شما این تلخی را مزه مزه می کنید با شما همدردی می کنم. هم اکنون من می توانم شما را از تخت شاهی به زیر کشیده و کسی را از کشور خودم به جای شما بنشانم. ولی من نه تنها اینکار را نمی کنم که دوباره تخت شاهی را به خود شما وامی گذارم. زیرا این را به خوبی می دانم که مردم شما با نماینده ای که از سوی من فرستاده شود سر ناسازگاری و نافرمانی بخواهند داشت و این بسیار درست و دریافته است و این خود می تواند اداره ی کشور را با دشواری های بسیار روبرو سازد که این خواست من نیست. از اینرو از این پس شما همچنان شاه کشور خود خواهید بود. و هم اکنون با هم پیمان می بندیم که یار هم باشیم. من به لشگریانم دستور داده ام که کسی به شما کوچکترین آسیبی نرساند به و زنان و دختران و خانواده و دارایی های شما دست درازی نکنند تا مردمان شما بتوانند در آسایش زندگی کنند. ولی در این میان شما یکی از کارگزاران ما خواهید بود.

* این چنین بوده که به شاه ایرانزمین شاهنشاه می گفتند که در چم (به معنای) شاه شاهان است.

*** پس شاهنشاه به پادشاهی گفته می شود که چندین و چند کشوری که پادشاه دارند، کارگزار او باشند.**

* در ۱۶ نوامبر ۱۸۴۶ (۲۵ آبان) را روزی نوشته اند که سر هنری راولیسون H. Rawlison توانست خط میخی سنگ نبشته ی داریوش بزرگ را در بیستون خوانده و برگردان کند.

این سنگ نبشته به سال ۵۱۹ پیش از زایش (میلاد) دو هزار و ۵۳۳ سال پیش نوشته شده که در آن داریوش شاه می گوید:

« این است که از آن من شده اند. به خواست اهورامزدا من شاه آنها بودم؛ پارسا (پارس) - اوجا (ایلام) - بابیروش (بابل) آثورا (آشور) - آریبا (عربستان شمالی) - مودریا (مِسر) - داریا (فینیقی ها) - اسپاردا (سارد و لیدی) - یونا (یونان) - مادا (ماد) - آرمینا (ارمنستان) - کاتپادوکا (کاپادوکیه) - پرتوا (پارت ها) - زرکا (زرنگ سیستان) - هریره (هرات) - باخزیش (بلخ) - سوگودا (سُغد) - گدارا (گندهار) - سکا (سکاها).
* آنچه را که می خوانید داستان های بافته ای نیست که ما بخواهیم ایرانی را تافته ای جدا بافته بشناسانیم.

* اینها همه را می توان در نوشته های دشمنان ایران خواند.

* چرا در نوشته های دشمنان ایران؟

* زیرا که تاریخ ایرانزمین و همه ی نوشته های تاریخی، فرهنگی، دانشی، سیاسی و ... ما ایرانیان، پس از تاخت و تازِ عربها و مسلمانان به آتش کشیده شد و چیزی از آنها به جای نماند.

* آنچه را که ما امروز به نام تاریخ ایران کهن داریم و می شناسیم و می خوانیم همه یا به دست تاریخ نویسان اروپایی، مانند **هرودوت** و **گزنفون** و ... نوشته شده که گاهی هم از نیش کلک (قلم) آنان به دور نبوده است، یا بر سنگ نوشته ها کنده شده که ابر و باد و مه و خورشید و فلک هم نتوانسته اند آنها را از میان ببرند.

بهرتر است ما ایرانیان از این راستی های تلخ تاریخی آگاه باشیم.

* یکی از نوشته ها نسکی است که **گزنفون** به نام **زندگینامه ی کورش بزرگ** نوشته است.

گزنفون کسی است که همزمان با **کورش بزرگ** می زیسته و در بسیاری زمان ها پا به پا همراه او بوده و رویدادهای زندگی او را نوشته است.

* گواه بزرگی که می توان در اینجا بر آن انگشت نهاد که بزرگ منشی و مردم دوستی **کورش بزرگ** را به یاد می آورد، سخن گفتن از نگاره ای (تابلوی نقاشی) است به نام **پانته آ** که در گنج خانه (موزه) **لوور** پاریس نگهداری می شود.

هنرمند اسپانیایی **وَنسان لویز** که در سده ی ۱۸ می زیسته است داستان زن زیبایی را نشان می دهد که در سوگِ همسرِ خود **آبراداتاس** خودکشی کرده است.

* داستان زندگی و خودکشی **پانته آ** یکی از رخدادهای تاریخی است که نشان از جوانمردی و بزرگی **کورث بزرگ** دارد.

* داستان بدینگونه است که در آغاز **آبراداتاس** به دستور شاه شوش به جنگ **کورث** می رود و در این جنگ از **کورث** شکست می خورد و زن زیبایی او **پانته آ** در بند (اسیر) لشگر ایران می شود.

بر پایه ی آنچه که در لشگرکشی ها و شکست و پیروزی های آن زمان انجام می شده است، **پانته آ** را که همسر فرمانده لشگر شکست خورده بوده برای **کورث** نگه می دارند و به نزد او می برند.

کورث بزرگ از پذیرفتن و دیدن آن زن زیبا به نام **پروه ی** (غنیمت) جنگی خودداری می کند و از یکی از افسران خود به نام **آراسپ** که به پاک چشمی او باور بسیار داشته می خواهد که نگهبانی از **پانته آ** را بپذیرد.

آراسپ به **کورث** پیشنهاد می کند که تنها یک بار **پانته آ** را ببیند. **کورث** از همین کار هم خودداری می کند و در پاسخ **آراسپ** می گوید: « از زیبایی این زن برایم بسیار گفته اند. می ترسم از زیبایی و دیدن او شیفته اش شده و نتوانم بر خود چیره شوم.» و دستور می دهد **آبراداتاس** را آزاد کرده تا بتواند به دیدار همسرش بیاید.

این جوانمردی و پاک اندیشی **کورث بزرگ** به گوش **آبراداتاس** می رسد.

هنگامی که **آبراداتاس** به اردوگاه از **کورث** می رسد به پاس بزرگواری **کورث** می خواهد پیش از هر کاری به دیدار او برود که **کورث** پاسخ می دهد نخست از همسرت دیدار کن سپس به پیشگاه من بیا.

پانته آ و **آبراداتاس** از اینهمه بزرگ منشی به شگفت آمدند. و از آن پس هر دو از یاران و دوستان **کورث** شدند.

آبراداتاس به سپاه **کورث** پیوسته و در جنگها یکی از همزمان او می

شود.

سرانجام **آبراداتاس** در یکی از جنگها که شانه به شانه ی لشکر **کورث** شمشیر می زده، کشته می شود. هنگامی که **آبراداتاس** به این جنگ می رفت، **پانته آ** هنگام خدانگهداری به او می گوید:

« سوگند به اِشگی (عشقی) که میان من و تو هست، ما می باید همیشه سپاسگزار **کورث** باشیم و او را دوست خود بدانیم. زیرا زمانی که دربند (اسیر) و از آن او بودم، به من نه به چشم کنیز نگاه کرد و نه من را با خواری و زبونی آزاد کرد. او دستور نگهبانی از من را داد تا کسی بر من دست درازی نکند و از من آنچنان نگهبانی کرد که برادری از زن برادرش نگهداری می کند.» در این جنگ **آبراداتاس** کشته می شود و پیکر بی جان او را به اردوگاه می آورند و **پانته آ** به سوگ همسر می نشیند.

در این هنگام بوده که **کورث** بزرگ برای همدلی با **پانته آ**، برای نخستین بار به دیدار او می رود و به او می گوید که هرگز خود را تنها نداند و از او می خواهد که نزد ایرانیان بماند.

پانته آ می خواهد که در کنار پیکر بی جان شوهرش به سوگ بنشیند. خواسته ی او انجام می شود. پس از زمانی اندک

او به همدم های (ندیمه های) خود، جز یک تن دستور می دهد از نزد او بروند. هنگامی که آن دو تنها می مانند **پانته آ** خنجری را که در زیر پیراهن خود پنهان کرده بوده بیرون می آورد و خود را می کُشد. همدم **پانته آ** که مرگ بانوی خود را از کوتاهی در انجام خویشکاری (وظیفه) خویش می داند، با همان خنجر خود را می کُشد.

این داستان غم انگیز که گویای دلدادگی زن و مردی از یک سو و بزرگ منشی و جوانمردی پادشاهی را از سوی دیگر است با هنرمندی **ونسان لویز نگارگر** (نقاش) اسپانیایی به زیبایی نشان داده شده است.



نگاره ی (نقاشی) پانته آ، کاری از وَنسان لوپز هنرمند اسپانیایی

* این چنین بوده راه و روش پادشاهان ایرانزمین. آنان در سرزمینی پرورش یافته بودند که آیینش بر سه پندِ استوار بوده است.

اندیشه ی نیک - گفتار نیک - کردار نیک

شاهان ایرانزمین بر این باور بودند که همه ی نیکی ها از این سه نیک برمی خیزد. و پیوسته در گسترش این سه نیک و این سه پند می کوشیدند و خود آن را انجام می دادند. زیرا می دانستند که رفتار و گفتار و کردار آنها نمونه ایست برای دیگر مردمان سرزمین. در همین زمینه سعدی بزرگ داستانی شیرین در گلستان دارد که در پایان آن می سراید:

گر ز باغ رعیت مَلک خورد سیبی

**برآورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد
زنند لشگریانش هزار مرغ به سیخ**

* شوره‌بختانه کسی به این نکته های باریک تر از مو که میان فرهنگ ایرانی و فرهنگ دیگر کشورها هست، نگاهی نمی اندازد و با بی انگاری دست گدایی به سوی فرهنگ دیگران دراز کرده و کورکورانه و بی آنکه اندکی بیندیشیم جا پای جای دیگران می گذاریم و آنچه که خود می داریم ز بیگانه تمنا می کنیم

* چون این فرهنگ مردم دوست و مردم سالار را کمتر می شناسیم و پند و اندرزهای آنرا کمتر به کار می بریم. شناخت درستی از آن نداریم از اینرو به هر سویی که دیگران ما را می کشند به همان سو خم و راست شده و گرایش پیدا می کنیم. خواه این سو، سوی اسلامی و باختری (شرقی) باشد خواه سوی خاوری (غربی) و اروپایی.

* در پی همین ناآگاهی هاست که در بسیاری از نوشته ها می خوانیم که برنام (لقب) شاهنشاه را برای پادشاه ایران محمدرضاشاه پهلوی بکار می برند بی آنکه بیندیشند این برنام برای پادشاهانی بکار می رفته که سرزمین های گوناگونی کارگزار آنها بوده اند. کسانی که این برنام را برای پادشاه ایران ساز پهلوی بکار می برند هرگز به این نیندیشیده اند که از سالها پیش و پس از چیرگی اسلام بر سرزمین ما شاهان ما (اگر شاهی می توانست بر تخت شاهی بنشیند)، تنها پادشاه کشور ایران بوده است و بس.

دو دیگر اینکه بار و سنگینی یا وزن واژه ی پادشاه را دست کم می گیرند. شنیده و خوانده می شود که گاهی برای بزرگ نمایی جایگاه محمد رضا شاه پهلوی برنام امپراتور را برای ایشان بکار می برند.

شوربختانه در برخی گفتگوهای تلویزیونی یا رادیویی هم برنامه امپراتریس را برای شهبانو فرح به کار می برند. و ایشان هم می پذیرند.

شگفتی در این است که برنامه شهبانو که هم واژه ایست پارسی و هم از درون مایه ی والاتری برخوردار است را به کنار می زنند و واژه ی امپراتریس بیگانه را بکار می برند که شایسته ایشان نیست.

* از نسکی سخن به میان آوردم که گزنفون زیر نام زندگینامه ی کورش بزرگ نوشته است. جا دارد که یادآور شوم من سرفرازی آن را دارم که به پیشنهاد و با همکاری دوست گرانمایه ام خشایار رخسانی، این نسک را به واژه های پارسی سره برگردانده ام و دوستداران می توانند آن را از آمازون خریداری کنند.